

گفت و گو با استاد دکتر محمد صادقی

* نخستین سؤال این است که علامه طباطبایی چه نقطه عطف های فکری را در تفسیر به وجود آوردند و در چه محورهایی نوآوری داشتند، یا به تکمیل روشها و نگرشهای پیشین پرداختند؟ استاد دکتر صادقی: نقاط عطف فکری به وجود آمده از تفسیرالمیزان در یک نقطه مختصر می شود که روی هم رفته نظر علامه در این تفسیر - چنانکه خودشان در مقدمه آن فرموده اند - توجه دادن به معانی اصیل قرآنی است که حتی المقدور مقاصد الهی را بدون تأثیرپذیری از افکار پیشین یان و نظرات این و آن، در دسترس محققان وهمگان نهاده اند. که تمامی نقاط عطف تفسیری را در طول تاریخ، تحت الشعاع این نقطه درخشان نهاده و معانی ناب و دست نخورده را حتی الامکان نمودار فرموده اند، و افکار قرآن پژوهان را از اختلاف نظرات دیگران رها کرده، همه را در نقطه دلالت قرآن ثبت و ضبط کردند و حریت معانی قرآن را جایگزین اسارتها کرده و صراطی مستقیم در فهم معانی وحی پیش پای پویندگان حق نهاده اند.

الف: در محورهای فلسفی، عرفانی، علمی، اخلاقی، اجتماعی، ادبی و احیاناً فقهی سهم ابداعی داشته اند و قرآن را تا اندازه ای چشمگیر، از جموده های گذشته رها کرده، افکار و دقتها را در فهم هرچه بیش تر معانی نامتناهی قرآن به حرکت درآورده اند.

ب. در مقوله های حکمت الهی و معرفت دینی و مسائل اجتماعی بویژه، سهم چشمگیری در تکمیل و تکامل متدها و نگرشهای گذشته داشته اند و در جمع، آرزوی بیکران قرآن پژوهان را برای نخستین بار در روش تفاسیر غیرمعصومان، با برداشت از روش اصیل معصومان درخور امکان به منصفه بروز و ظهور درآورده، افکار را از جمود برگرفته های پیشینیان آزاد ساخته اند.

المیزان در بالاترین سطح تعقلی و علمی مورد درک و فهم است و موانع شناخت آن از یک نظر، درونی است؛ زیرا روش بی سابقه ای در پیش دارد و از نظر دیگری برونی است که نوعاً مقدمات فهم این گونه تفسیر کمیاب هستند. درحقیقت، هم قالب و شیوه خود تفسیر بی نظیر است و هم آمادگی قرآن پژوهان آن چنان نیست که مانند سایر تفاسیر بتوانند به مقاصد عالیه آن پی ببرند؛ گلستانی است با نهالهای جدید که بایستی با نگاهی تازه بررسی شود.

* آیا روش تفسیری علامه طباطبایی درالمیزان اصالت دارد، یا در حاشیه تفاسیر دیگر است؟ استاد دکتر صادقی: کار مرحوم استاد طباطبایی (ره) در تفسیرالمیزان، جمع بین هردو عنوان است. هم حاشیه است، هم تأسیس. حاشیه است، نسبت به روش رسول الله (ص) وائمه معصومین (ع) که آن بزرگواران روششان در تفسیر قرآن، تفسیر قرآن به قرآن بوده است، گرچه این روش در طول تازی خ اسلامی به تدریج ضعیف شده است، ولی روش آن بزرگواران کلاً تفسیر قرآن به قرآن بوده، همچنان که از تفاسیرشان پیداست و روش مرحوم علامه در حاشیه آن روش است، نمی گوئیم توضیح آن روش است، تبلور آن روش است و دنبال کردن آن روش است.

کسانی که توجه به جریان تفسیر صحیح ندارند، گمان می کنند ابداع است، خیر ابداع نیست. بنابراین چون در طول تاریخ اسلامی خیلی کم و کم رنگ، تفسیری به نظر می رسد که تفسیر قرآن به قرآن باشد؛ از جمله می توان تفسیر ده جلدی حقایق التأویل سید شریف رضی را یاد کرد که تف سیر قرآن به قرآن است. ولی به راستی نظیر آن را پیدا نمی کنیم که تفسیر قرآن به قرآن باشد. وبعد از حدود چهارده قرن و بعد از مرحوم سید شریف رضی، مفسری را در شیعه و اهل سنت سراغ نداریم که به راستی تفسیر قرآن به قرآن داشته باشد. بنابراین می شود در پاسخ سؤال شما بگوییم: در حاشیه روشهای دیگر نیست، بلکه در حاشیه روشهای عصمت است. در بعد دوم، ابداع است، برای این که این روش، به طور کلی در تاریخ اسلامی به فراموشی سپرده شده بود. بنابراین روش تفسیری ایشان، احیاء روش تفسیری مقام مقدس عصمت است و البته نیازمند تبلور و تداوم است و مطلق نیست. البته محور کار ایشان مطلق است؛ یعنی تفسیر قرآن به قرآن، تفسیر مطلق است، ولی چون نویسنده مطلق نیست، احیاناً اشتباهاتی دارد یا به جهت قصور یا تقصیر که از جمله این اشتباهات، غرق شدن در افکار حوزوی است، چه تفسیری و چه غیرتفسیری، ولی به مقدار بسیار زیادی، شاید نود و چند درصد، ایشان خود را از افکار و نظرات مفسرین آزاد کردند.

* مرحوم علامه طباطبایی درک ویژه ای از آیات داشتند، که در پرتو آن درک، به نوعی به متون یک آیه در فهم دیگر آیات دست پیدا کردند. دریافت شما از این شیوه تفسیری چیست و تعریف این شیوه تفسیری چگونه است؟

استاد دکتر صادقی: شیوه علامه در مبدأ اصلیش، تفسیر قرآن به قرآن است در متن و در اصل، و تفسیر قرآن به سنت است در حاشیه.

مطلبی که باید گفت و علامه به این مطلب نظر دارند، همان گونه که خدا در الوهیت و ربوبیتش نیازمند به غیر نیست، کتابش نیز در دلالت بر آنچه مراد است، نیازمند به غیر نیست؛ یعنی آنچه را خداوند از آیات قرآن اراده فرموده است، یا از خود آن آیات با دقت و تدبر به دست می آید، یا از آیات دیگر که در موضوع آن آیات بحث می کند، فهمیده می شود و اصلاً در دلالات قرآنی که از آیات قرآن اراده شده، هیچ گونه نیازی به هیچ کتابی و به هیچ سنتی و به هیچ روایتی نیست. البته تا حدّ زیادی علامه این کار را کردند، نه به طور مطلق، تا اندازه ی این روش را پیمودند که تا حد امکان، مطالب و مرادات آیات را از آیاتی که نظیر این آیه است، به دست بیاورند، مگر در بعضی موارد که البته مقتضای عدم عصمت ایشان و عدم عصمت دیگران است.

همچنین باید توجه داشت که وضع روایاتی که به عنوان تفسیر قرآن است، وضع تبیینی نیست، اصولاً ما در زمینه قرآن مفسر نداریم، بلکه مستفسر داریم. برای چه؟ مفسر یعنی تبیین کننده، آیا بیانی از بیان قرآن واضح تر هست؟ هرگز نیست، بلکه قرآن تبیان است، برهان است، نور است، (لم يجعل له عوجاً). در همه ابعاد، قرآن فوق همه مراحل اعجاز همه انبیاست و از جمله در بعد دلالتی،

در این بعد، قرآن سهل است و ممتنع؛ سهل است از نظر دلالتی و ممتنع است در بعد تأویلات و حقایق که مربوط به معصومین است.

درست است که درالمیزان و در سایر کتبی که تفسیر قرآن به قرآن است، روایات بسیاری آورده شده، ولی به عنوان تبیین نیست، یا به عنوان بیان مصداق است، یا به عنوان جری است و یا به عنوان تصدیق است. یا مصداق اجلی است، یا مصداق ادنی است و یا مصداق متوسط است. وفي الجملة چون بیش تر مردمی که مراجعه به قرآن دارند، احاطه موضوعی و تسلسلی در قرآن ندارند، کسی که مفسر قرآن است، بحق با احاطه تسلسلی و احاطه موضوعی، می تواند قرآن را با قرآن تبیین کند. مفسر، قرآن را با خود قرآن، تبیین می کند.

منتهی تبیین قرآن با قرآن، گاه در بعد عصمت است که از رسول الله (ص) و ائمه (ع) است و گاهی در بعد تالی تلو عصمت و مادون عصمت است. اگر تبیین قرآن با قرآن در بعد عصمت باشد، عصمت روی عصمت است و نور علی نور. عصمت اول، خود قرآن است و عصمت دوم، کسی که قرآن را با قرآن تبیین کند. اگر مادون عصمت باشد، هر چه فعالیت و دقت و جدیت بیش تر باشد، این قرب به حالت عصمت پیدا می کند؛ یعنی در یک بعد که مبدأ و محور است که تفسیر قرآن به قرآن است عصمت است و در بعد دیگر که برداشتها فرق می کند، هر چه این برداشتها دقیق تر و نزدیک تر به م رادات قرآنی و ارتباط آیات باشد، اطلاقش و عدم اشتباهش بیش تر است و هر چه مانند سایر مفسرین، غرق در افکار مفسرین باشد، اشتباهش بدون تردید زیادتر است.

بنابراین در یک کلمه، تفسیر قرآن به قرآن به طور مطلق کافی است و حتی رسول خدا و ائمه (ع) هم قرآن را با قرآن تفسیر کرده اند، منتهی تفسیر آنها به جهت این که احاطه شان بر قرآن، احاطه مطلق است، تسلسلاً و موضوعاً خطا ندارد، ولی تفسیر دیگران دارای خطاست؛ زیرا دقتهایی که دارند، دارای درجات گوناگون است.

* غیر معصومین چگونه می توانند این احاطه را حاصل کنند؟

استاد دکتر صادقی: سؤال خوبی است. احاطه، گاه در بعد اول معنای آیه است. این در غیر معصومین هم امکان دارد، چنانکه ما این کار را کرده ایم. گاه، احاطه در بطون قرآن است. بطون قرآن دو گونه هستند. گاه بطن قرآنی است که از ظاهر آیه استفاده می شود، به فرمایش امیرال مؤمنین صلوات الله علیه:

(ان كتاب الله على أربعة أشياء: على العبارة والاشارة و اللطائف و الحقائق، فالعبارة للعوام، و الاشارة للخواص، و اللطائف للاولياء، و الحقائق للانباء.)

بنابر این، عبارت و اشاره و لطائف و حقایق در اختصاص مقام عصمت است، اما بجز حقایق، مانند تأویلات آیات که از خود الفاظ در نمی آید، بویژه حروف مقطعه قرآن که دلالت ندارند، فقط رمز است و رمز تلگرافی بین خدا و پیغمبر است در بعد اول، و میان خدا و ائمه (ع)، در بعد الهامی دوم. بنابراین چون در الفاظ حروف مقطعه قرآن، راه دلالتی مسدود است و راه قراردادی وحی است، مخصوص به ارباب وحی خواهد بود، ولی در ماوراء حقایق که مربوط به انبیاء و معصومین (ع) است، دیگران نیز می توانند؛ یعنی بشر غیر معصوم، امکان دارد که اضافه بر عبارات، لطائف و اشارات قرآن

را به طور صد درصد به دست آورد. ولی این به دست آوردن صد درصد، حتی در بعد الفاظ، چه رسد به اشارات و لطائف، منوط به یک سلب و یک ایجاب است.

سلب؛ یعنی افکار مفسرین را از مغز خالی کردن و ایجاب؛ یعنی توجه به قرآن کردن، با عینکی که رنگ ندارد، لغت، منطق، فلسفه و همه مبانی علمی را از قرآن گرفتن، چه در مرحله مقدمه و چه در مرحله نتیجه.

بنابراین، این امکان برای دیگران هست، ولی بسیار اندک، برای این که بیش تر مفسرین در افکار حوزوی غرق اند. اگر خودشان را از این غرق شدن نجات دهند، صد درصد هر سه بعد قرآن را می فهمند، فقط بعد چهارم، بعد خارج از دلالت است و مربوط به وحی است و وحی هم به غیر معصومین نمی شود. بنابراین، این که من نفی کردم به این جهت است.

علاوه بر آن، نوعاً مردم از این سه بعد هم خالی هستند، حتی از بعد اول هم خالی هستند؛ یعنی از بعد دلالتی لفظی قرآنی به وضع موضوعی نیز خالی اند. حتی مفسرین از بعد اولی قرآنی، یعنی بعد دلالتی قرآنی به گونه وضع موضوعی نوعاً خالی اند.

بنا بر این، بیانات ائمه (ع) تبیین چیزی است که از خود قرآن روشن می شود و وظیفه ماست که از خود قرآن استفاده کنیم؛ مثلاً (فاستمسک بالذی اوحی الیک) یا (والذین یمسکون بالکتاب واقاموا الصلاه انا لانضیع اجر المحسنین) تمسک که در این آیه آمده به معنی تمسک به کتاب ب رای فهم اشاره است؛ یا مثلاً (خلق السموات والأرض) سموات، چند آسمان است، معلوم نیست. ارض، چند زمین است، معلوم نیست. آیات دیگر که سموات سبع معرفی کرده، بر پاسخ این معنی دلالت دارد. پس آیه، مفسر آیات است.

من مدعی هستم که حتی یک آیه (البته غیر از آیات مفاتیح سور و حروف رمزی) در قرآن نیست که نشود آن را از خودش فهمید، تا چه رسد به دیگر آیات، حتی آیات متشابه. آیات متشابه قرآن، دو گونه هستند، یک دسته آیات تشابه دارند و با آیه محکم فهمیده می شوند. و یک دسته عمیق تر که خود آیه متشابه را با خود آن آیه می فهمیم، اگر دقت زیاد کنیم.

لذا در نظر معصومین یک آیه متشابه وجود ندارد، ولی بسیاری هستند که تمسک به قرآن دارند، و آیات محکومات هم برایشان متشابه است و بر حسب روایت (المتشابه ما اشتبه علمه علی جاهله). معنی تشابه غیر از اشتباه است. تشابه این نیست که دلالت ندارد. خیر، دلالت دارد، ولی الف اظی هستند که به طور مشترک استعمال می شوند. برای خالق و مخلوق استعمال می شوند و الفاظی هستند که تنها درباره خالق استعمال می شوند و الفاظی مختص مخلوق هستند. در الفاظی که مختص به خالق هستند، تشابهی وجود ندارد. در الفاظی که مختص به مخلوق هستند، تشابهی وجود ندارد. در الفاظی که مشترک الاستعمال است، تشابه وجود دارد؛ مانند (یدالله) و (جاء ربک). در آیه (یدالله فوق ایدیهم) یدالله تشابه دارد، با ید بیضاء چه باید کرد، بعد به قرینه خود (الله) که ید جسمانی ندارد، ید را تجرید کنیم از جسمانی بودن. بنابراین با تجرید م عانی الفاظ مشترک الاستعمال در خلق از خالق و در خالق از خلق، تشابه تبدیل به احکام می شود؛ یعنی با این حساب، یک آیه متشابه در قرآن نخواهیم داشت.

* در مباحث علوم قرآنی که خواص می فهمند، آیا می توان عوام را در جریان این گونه مطالب قرار داد؟

استاد دکتر صادقی: مردم در برابر فهمیدن و تفهم المیزان سه دسته اند: بیک دسته که مفسر نیستند و افکار تفسیری عمیق ندارند. اینها اگر نظراتی راجع به معانی آیات دارند، همان نظرات معمولی است که از تفسیرهای معمولی واز خبرها و از مفسرین شنیده اند، آنها درکی از المیزان نخواهند داشت و اگر داشته باشند، ممکن است اعتراض کنند.

دسته دوم: مفسرین هستند که آنها نیز دو دسته اند، یک دسته مفسرین معمولی هستند. اینها هم به حالت استعجاب به مثل المیزان نگاه می کنند، چون در المیزان افکار فلسفی، عرفانی، اجتماعی، اخلاقی، عقیدتی و منطقی برخلاف بیش تر مفسران فراوان است و اینها هم که تفسیرشان تفسیر معمولی است، چه آنها که تفسیر نوشته اند، چه آنها که تفسیر می خوانند و اهل تفسیرند، ولی با مذاق علامه درست آشنا نیستند، آنها هم تعجب می کنند، ولی تعجبشان کمتر از تعجب دسته اول است.

دسته سوم: شاگردان علامه هستند که خود من هم افتخار شاگردی ایشان را داشتم و هفت سال در درس ایشان بودم. منتهی شاگردان علامه هم باز دودسته اند، برخی از شاگردان، به خوبی علامه را درک کرده اند و حالت نفی و اثبات به خود گرفته اند، حالت نفی افکار مفسرین گذشته از شیعه و اهل سنت و حالت اثبات افکار ایشان را، اینها خوب می توانند بفهمند، لکن اینها که حالت نفی و اثبات را گرفتند، گاه مانند شاگردان شیخ طوسی هستند که به تعبیر مرحوم آقای بروجردی اینها مقلده هستند. مرحوم شیخ طوسی هزار شاگرد داشت، ولی از بس شیخ طوسی عظمت داشت، شاگردان او درعین این که مجتهد بودند، جرأت نمی کردند برخلاف نظر شیخ طوسی فتوا بدهند. یک دسته از شاگردان علامه این گونه اند.

دسته دیگر از شاگردان علامه، خوب روش علامه را می فهمند، ولی از مقلدین نیستند؛ یعنی حالت تکاملی و تبلوری دارند. البته در بعضی نظرات علامه نظر دارند و در بسیاری موارد نظر ندارند؛ یعنی این که بیش تر نظرات علامه را در غیر ابعاد فلسفی قبول می کنند، ولی نظرات علامه را در ابعاد فلسفی چندان قبول ندارند، چرا؟ برای این که نظرات فلسفی علامه با این که فلسفی معتزلی است که بهترین فلسفه تاریخ اسلامی است، درعین حال به مقتضای فیلسوف بودن، در بعضی موارد ناخودآگاه تحمیل برقرآن شده، مثلاً مانند روح و محورهای دیگر.

بنابراین، فهم روش علامه در اختصاص گروه خاصی است که این گروه خاص نیز دو بخش هستند، شاگردان متصل علامه و شاگردان منفصل علامه.

شاگردان متصل که در درس شرکت کردند، یا شاگردان منفصل که از افکار ایشان استفاده درست کردند، یا این که به طور مقلده هستند که همه آنچه را علامه فرموده است، غیرقابل تغییر می دانند.

گاه درست دریافت کرده اند و درست تر دریافت کرده اند. چون درست تر دریافت کرده اند، همان روش علامه را می پیمایند و از آن جا که روش علامه، روش ابداعی و تکاملی است، در تکامل و تداوم این روش، نظرات خاصی دارند که برخلاف نظرات علامه است، البته این موارد بسیار اندک است.

* جایگاه تفسیرالمیزان را در میان اهل سنت و شیعه چگونه می بینید، و تا چه میزان پذیرفته شده یا رد شده است؟

استاد دکتر صادقی: المیزان، هم جایگاه قوی در میان شیعه دارد و هم در میان اهل سنت، حتی مقالاتی در ریاض و کویت و... راجع به المیزان والفرقان نوشته اند و به هر دو اعتراض دارند، ولی هر دو را هم احترام کردند؛ یعنی المیزان تفسیری است که در طول تاریخ ابداع کرده و انفجار در افکار تفسیری ایجاد کرده، به گونه ای که هم اکنون در حوزه های اهل سنت قابل پذیرش است و یکی از ارکان مهم تفسیر شیعی در میان اهل سنت تفسیر المیزان است که من در مکه و مدینه و لبنان و سوریه و جاهای دیگر مشاهده کردم.

* دیدگاههای اهل تسنن را درباره تفسیرالمیزان چگونه می بینید؟

استاد دکتر صادقی: اهل تسنن، آنها که آزاد اندیش هستند، نسبت به تفسیرالمیزان خیلی متقاعدند و مجذوب اند. اما آنها که اسیر فکر می کنند، با المیزان مخالف هستند. کسانی از اهل تسنن که با آنها گفت و گو می شد، در جاهای مختلف، در دانشگاهها، در جلساتی که داشتیم، روی المیزان حساب خیلی عالی بازمی کردند؛ یعنی المیزان را بعضی از تفسیر فخر رازی قوی تر می دانند، در حالی که تفسیر فخر رازی قوی ترین تفسیر در میان سنی هاست. البته از نظر تعبیر عربی خیلی قوی نیست، ولی از نظر معنی و محتوی در نظر اهل تسنن بسیار قوی است و از میان همه تفاسیر شیعه، از جمله تفسیرهایی که مورد نظر اهل تسنن است، تفسیرالمیزان است؛ یعنی ریشه ای که در میان اهل سنت پیدا کرده شاید کم تر از شیعه نباشد.

* تفسیرالمیزان، با توجه با این که در صدر تفاسیر قرار گرفته، با چه دشواریها و کاستیها و لغزشهایی روبه روست و منشأ این دشواریها و کاستیها چیست؟ و آیا مطالبی هست که خود علامه در جاهای دیگر برخلاف مبنای تفسیری خود بیان کرده باشند و معتقد به آن نباشند؟

استاد دکتر صادقی: آن گونه که من تحقیق کرده ام از درس ایشان وهم از کتاب ایشان، ایشان در تفسیر از کسی تقلید نداشتند؛ یعنی آنچه را که به نظرشان درست و ثابت رسیده است، آن را یادداشت کرده اند، منتهی احياناً تهافت در تفسیر هست، در بعضی موارد اثبات کردند و در جای دیگر احياناً نفی کردند، یا در یاد ایشان نبوده یا توجه نداشتند، ولیکن این موارد خیلی کم است.

اما پاسخ این که آیا مطالبی هست که ایشان نوشته باشند و خودشان معتقد نباشند، خیر، ظاهراً نیست، صد درصد تا آن جایی که ایشان توجه داشتند، غفلت نبوده است. آنچه را که در نظرشان

بوده، نوشتند و آنچه را نوشتند، ممکن نیست که برخلاف نظر خودشان باشد. اما درباره دشواری های تفسیر، صعوبت این تفسیر از چند جهت است:

اول. از جهت تعبیر که تعبیر عربی خالص نیست.

دوم. چون لغات علمی به کار رفته، بنابراین عربهای عادی نمی توانند بفهمند و یا فهم آن برای ایشان مشکل است.

سوم. چون روش تفسیری ایشان برخلاف روشهای تفسیری معمول است، فراگیری آن مشکل است، هرچند عبارت ساده شود، بلی عبارت بسیار ساده عربی آورده می شود، و لکن چون مطالب برخلاف تفاسیر دیگر است، تلقی اش قابل تأمل است و به اشکال برخورد می کند.

به عبارت دیگر، تنها دشواری المیزان در دوبروند درونی و بیرونی است، بعد درونی آن، نادیده گرفتن تمامی نظرات علمی است، در برابر صراحت و یا ظهور مستقر قرآنی، که از خود بیخود شدن و تنها نظر مستقیم با عینک بی رنگ و نگرش بی شائبه داشتن به آیات قرآنی بر مبنای دلالت لغوی و ادبی قرآنی است.

بعد برونی آن، برخورد با افکار دیگران است که با شهرتها و اجماعاتی بر خلاف دلالت قرآنی در طول تاریخ اسلامی مواجه شده و در اثر آن نظرات اصیل قرآنی مورد تهمت قرار می گیرد و نه تنها غیرمفسرین، بلکه مفسرین نیز دچار چنان خیالاتی هستند.

درست است که احیاناً لغزشهای فلسفی - عرفانی و احیاناً فقهی در المیزان دیده می شود؛ مثلاً در تفسیر آیات روح برمبنای روح فلسفی، روح را مجرد دانسته و یا مجرداتی غیر از خدا قائل شده است، و یا در آیه (... والذیتون والرمان کلوا من ثمره اذا اثمر و اتوا حقه یوم حصاده) که برمبنای گفته فقیهان و نویسندگان آیات الاحکام؛ فرموده است، چون این آیه مکی است و زکات حکم مدنی است، بنابراین مراد از حق یوم الحصاد، زکات نیست تا برخلاف مشهور شامل زیتون و انار باشد.

حال آن که (ثم انشانه خلقاً آخر) روح را ساخته شده از بدن می داند و نیز آیاتی که خلق انسان را از خاک و نطفه می داند، و چون اساس انسانیت انسان از روح است، پس روح هم از تراب و از نطفه است، وانگهی موجود مجرد نیازی به خالق ندارد.

درباره زکات بیش تر آیاتش مکی است، خود زیتون و رمان که در آیه مکی ذکر شده است، دلیلی است بر عدم انحصار زکات در نه چیز مشهور.

در قضیه خلود در آتش است که از نظرات فلاسفه تبعیت شده که گفته اند (نهایت ندارد) و حال آن که مقتضای صریح آیاتی از قرآن و دلیل عقلی و عدل این است که (جزاء سیئه سیئه مثلها). برابری گناه و جزا، مقتضای عدل الهی است و چون گناه هرچه باشد محدود است، عذاب آن نیز محدود خواهد بود، و مانند این گونه اشتباهات که در تفسیر الفرقان به تفصیل یادآوری شده است.

در عین حال، اشتباهات تفسیری در المیزان بسیار کم تر از سایر تفاسیر اسلامی است؛ زیرا مبنا و روشش معصوم است، گرچه ناخودآگاه و احیاناً خودآگاه تحمیلاتی بر بعضی آیات شده که این نیز به علت حاکمیت افکار فلسفی بشری و افکار حوزوی بوده است.

* چنانچه بعضی در عمل به راحتی نتوانند از المیزان استفاده کنند، بویژه عرب زبانها، آیا وظیفه ای برای بازگردن این مطالب وافکار به شکل جدید بر عهده مجامع علمی و تفسیری شیعه احساس می شود؟

استاد دکتر صادقی: بر عهده مفسرین شیعه است که این روش تفسیری المیزان را ادامه بدهند، با تجدید نظر در آن جهاتی که مانع از عمومی بودن تفسیراست، بعضی لغات عربی صد درصد بشود و مطالب واضح تر بیان شود و توضیح بیش تر داده شود، درعین این که عمق آن بیش تر توضیح داد ه شود، تا این که جهانی شود و مرحوم علامه هم این تفسیر را برای این ننوشتند که تا آخر همین تفسیر باشد و قابل تکمیل نباشد.

در جلد سی ام تفسیرالفرقان که بنده اول - پیش از جلدهای دیگر - نوشتم، ایشان تقریری مرقوم فرمودند و در آن جا تشویق کردند، که در این سبک خسته نشوید و تداوم بدهید و حضوراً گاهی می فرمودند، من از کوچک ترین افراد استفاده می کنم، نظرشان این نبود که فقط منحصر به تفسیر یرمن است و بس، بلکه هرکسی فکر قوی و جدید دارد، از آن استفاده می کنم و منحصر در تفسیر من ونظر من نیست، چنانکه بعضی مفسرین این گونه هستند، که می گویند هر حرفی من می زنم، همان است. نه خیر، بلکه ایشان از نظر بحث و تألیف و تفسیر براین نظر بودند که من به این جا رسیدم و پس از این هرکس می تواند دنباله اش را بیاورد و ادامه بدهد. بنابراین، وظیفه شیعه ومسلمانان این است که روش (تفسیر القرآن بالقرآن) را با حفظ جهات مثبت و ترک کاستیهای آن ادامه دهند.

* آیا تفسیر الفرقان چنین ویژگیهایی را دارد؟

استاد دکتر صادقی: ادعا نمی کنم، شاید تفسیرالفرقان چنین کاری را کرده باشد؛ یعنی درست است که در حاشیه المیزان است، جز این که از نظر تأویل، ظاهراً قوی ترین تأویل است و از نظر مباحث تفسیری مفصل تر است و شاید در مواردی عمیق تر باشد، البته باز انحصار هم ندارد. شای د درآینده کسانی بیایند و تفاسیری بنویسند که دنباله تفسیر رسول خدا وائمه(ع) باشد که مبدأش در قرن چهارده، علامه بزرگوار بودند، و دیگران هم ادامه بدهند ان شاء الله ...

* تفسیر الفرقان تا چه اندازه از تفسیرالمیزان متأثر است؟

استاد دکتر صادقی: تأثر الفرقان تأثر مبدئی است؛ یعنی فقط در تفسیر آیات به آیات، اما در جهات دیگر متأثر نیست، مثلاً در المیزان، چنانکه عرض کردم، خواه ناخواه تحمیلات فلسفی هست، ولی در الفرقان تحمیل فلسفی، عرفانی، فقهی، منطقی، ادبی، علمی اصلاً نشده؛ یعنی در نظر داشته ایم که هرگز تحمیل در آن نباشد، البته معصوم نیستیم، ولی نظر براین بوده است.

به طور کلی در فقه و اصول و فلسفه، بنده نیم قرن بزرگ ترین فلاسفه را دیده ام، مرحوم آقا میرزا احمد آشتیانی، مرحوم علامه طباطبایی، مرحوم رفیعی قزوینی، مرحوم آقای خمینی، درسشان را قویاً دیده ام، ولی همه اینها مورد قبول من نبوده است و بر محور قرآن و برنامه تعقل ی قرآن،

بسیاری از مبانی فلسفی را قبول ندارم. عرفان، فلسفه، فقه، اصول، ادبیات، اجتماعیات و اخلاقیات، این مبانی و اندیشه‌ها را که گاه انسان از آن تأثیر پیدا می‌کند به طور کلی نفی کردم و تا توانستم، صاف به قرآن نگاه کردم، لذا کم‌تر آیه‌ای پیدا می‌شود که اختلاف تفسیری با مفسرین نداشته باشم و شاید با المیزان که به نظر من بهترین تفسیر در طول تاریخ است، خیلی اختلاف داریم، مخصوصاً در (آیه ۶۶ سوره اعراف) و در مباحث فقهی ایشان اصلاً وارد نشده‌اند. در مباحث فلسفی و منطقی اختلاف نظر ما با ایشان زیاد است و در مباحث سیاسی اخت‌لاف کم است.

* میزان تأثیر علامه طباطبایی در مقام تفسیر، از افکار فلسفی خودشان در چه حد است و آیا مورد تأیید است یا خیر؟

استاد دکتر صادقی: علامه بزرگوار از بزرگ‌ترین فلاسفه بودند، ولی با انصافی که ایشان به خرج داده‌اند، خواسته‌اند تا حد امکان افکار فلسفی بر قرآن تحمیل نشود، ولی در موارد اندکی ناخودآگاه این کار شده است.

مثلاً ایشان روح را مجرد می‌دانند و به آیات روح که می‌رسند، این نظریه را بر قرآن تحمیل می‌کنند. در آیه (قل الروح من امر رّبی) روح از عالم امر است در مقابل عالم خلق. عالم خلق، عالم مادیات است و عالم امر جزء مجردات است. هنگامی که در تهران در خدمت آقای رفیعی درس شفا می‌خواندیم، از ایشان سؤال کردم: چرا آقایان فلاسفه بر قرآن تحمیل می‌کنند؟ گفتند: بله آنها اشتباه هم می‌کنند. گفتیم: امر در لغت، ایجاد مجرد نیست؛ یعنی (کلّ شیء خلقناه) آیا روح شیء است؟ گفتند: آری.

بنا بر این، خلق منحصر به مادیات نیست. پس مفسران از نظر لغت هم خطا می‌کنند و خطای لغوی در مفسرین و فلاسفه و عرفا و منطقیین و ادبا از نظر قرآنی بسیار زیاد است، بعضی از آنها آن قدر واضح است که انسان تعجب می‌کند.

مثلاً در کلمه (کراهت) فقهاء همگی می‌گویند، کراهت یعنی عملی که نه واجب است و نه حرام، مرجوح است، از نصوص قرآن استفاده می‌شود که کراهت، حرمت است؛ مثلاً در سوره اسراء (کلّ ذلک کان سیّئاً عند ربّک مکروهاً) کلّ ذلک چیست، می‌بینیم در آیه اموری مثل قتل نفس، شرک به خدا، زنا و... محرّمات را پیش از این آیه ذکر کرده است. مگر خدا لغت بلد نبوده، چرا نفرموده حرام است و فرموده مکروه است، ولی بنابر اصطلاح فقهاء، قتل نفس و شرک باللّه و... تنها امر مرجوح باید باشد.

اطلاعات لغوی قرآنی و اطلاعات جملی قرآنی با روشهای اهل فقه فرق دارد و باید انسان خود را از این بندها رها سازد و فکرش را از همه آنچه در حوزه است، خالی کند و فقط لغت قرآن را با قرآن، منطق قرآن را با قرآن و فلسفه قرآن را با قرآن، فقه قرآن را با قرآن، همه اش را از قرآن به کمک قرآن بگیرد، قرآن در حقیقت محور است.

بیا مثلاً فقهاء در باب نکاح زانیه غیرسائله می‌گویند مکروه و مرجوح است. به آیه که می‌رسند می‌گویند: تحریم در آیه (وحرّم ذلک علی المؤمنین) به معنی محرومیت است و محرومیت، یا محرومیت

بّتی و الزامی است که حرام است، یا محرومیت غیربّتی است که مکروه است، و در این جات نها مکروه است، حال آن که خود (حرّم)، صریح در حرمت است، معنی آیه را عوض می کنند، (حرّم ذلک) نص است، برخلاف نص فتوی می دهند، چرا؛ چون شهرت است و اجماع است.

همان گونه که تفسیرالمیزان انفجار است، سخنان ما هم انفجار است، چون شاگرد المیزان هستیم، ما انفجارات فقهی داریم، انفجارات فلسفی و عرفانی و منطقی داریم، مخصوصاً در آیه سوره اعراف (واذ اخذ ربّک من بنی آدم من ظهورهم ذرّیّتهم) در پاورقی این آیه، ده صفحه و شصت و شش تناقض منطقی را ذکر کردیم. بنابراین منطقی که انسان را از خطا حفظ کرده است، ۶۶ تناقض منطقی بین علما دارد، پس باید به منطقی قرآن مراجعه کنیم، در فلسفه و منطق و هر چیز دیگر، اگر به قرآن مراجعه کنیم، قرآن کتاب وحی است و ما هرگز اشتباه نمی کنیم و اگر اشتباه کنیم، کم است به اعتبار این که ما معصوم نیستیم.

اما اگر بنا باشد محورمان منطقی، فلسفه و عرفان بشری باشد، این (خطأ علی خطأ) و (ظلمات بعضها فوق بعض) می باشد. آقای محمد رضا حکیمی مکتب تفکیک نوشتند یعنی این جدا آن جدا، نه این، نه آن، در کنار آن من مکتب تناقض نوشتیم؛ یعنی تناقض بین وحی و افکار بشری که در مقابله ل مکتب وحی موقعیت و جایگاهی ندارد.

* در ادامه راهی که علامه در المیزان بدان اصالت دادند، وظیفه ای را که بر پویندگان راه علامه لازم می دانید چیست؟

استاد دکتر صادقی: همان طور که بارها عرض کردم، تفسیر قرآن به قرآن، یعنی آیه را فقط با آیات معنی کردن. اگر از آراء، روایات، لغت و علوم استفاده می شود، جنبه ابزاری و وسیله دارد، آن هم باید ابزار معصوم باشد و ابزار غیر معصوم نباشد و این روش را که علامه بزرگوار ابداع فرمودند، باید ادامه بدهیم؛ یعنی اکتفا نکنیم که علامه در فلان مطلب چه فرمودند، درست است که آیه را به آیه تفسیر کردند، ولی نظرات، قابل پیشرفت است، باید دقت کنیم و دقت بیش تر کنیم شاید تکامل پیدا کند، شاید تناقض پیدا کنیم، شاید تأیید پیدا کنیم، یا تأیید یا تناقض یا تکامل، یعنی مبدأی که ایشان درست کردند، این مبدأ را ما بگیریم و دنبال کنیم تا به تکامل برسد، تا این تفسیر تالی تلو معصوم بشود و چنین چیزی ممکن است.

یعنی این اختلاف مفسرین، اختلاف از نظر گنگ بودن قرآن نیست، مثل چمشهایی است که کور است و خورشید را نمی بیند، گاه چشم کم نور است و کم نور می بیند، گاهی پرنور است، پرنور می بیند، خورشید تقصیری ندارد. قرآن نور است، منتهی این نور را باید با نور دلالتی خود قرآن و یا وسائلی که خود قرآن مقرر کرده، در نظر بگیریم.

در حقیقت تفسیر قرآن به غیر روش موضوعی، ممکن نیست. منتهی نخست باید تسلسلی شود و سپس موضوعی. تفسیر تسلسلی همان گونه که در المیزان است باید همان گونه باشد؛ یعنی آیه ای را که می خواهیم در نظر بگیریم، خود آیه را، قبلش را، بعدش را و همه آیات مربوط به آن را در نظر بگیریم، تا مطلب کاملاً روشن باشد.

اگر کسی می خواهد تفسیر موضوعی بکند، بدون نگاه تسلسلی غلط است، برای این که در تفسیر موضوعی، فرض کنید، یک آیه را موضوع قرار می دهیم و بقیه را حاشیه. در آیه ای که موضوع قرار داده ایم، موضوعی فکر می کنیم و در آیه حاشیه حاشیه ای می اندیشیم. قرآن که حاشیه نیست، باید در همه آیات موضوعی فکر کرد؛ یعنی در همه آیات به شکل موضوعی با در نظر گرفتن قبل و بعد و همه آیات فکر کرد. در آن صورت، امکان تفسیر موضوعی هست، که هیچ آیه ای از آیات را به معنای حاشیه نشناسیم.

کسانی که تفسیر موضوعی نوشته اند یا می گویند، دچار تناقضات و اشکالات زیادی هستند، یک آیه را موضوع قرار می دهند و یک آیه را حاشیه. این آیه را که حاشیه قرار می دهند، به عنوان حاشیه بدون نظر مستقل در آن فکر می کنند. بنابراین خطا در می آید، ولی اگر آن را به طور مستقل نگاه کنند، به کلی فرق می کند. بنابراین روش علامه بزرگوار روشی است که ما باید ادامه بدهیم، ولی به شکل نظری و تکاملی و با کمال دقت که باید این کار، به صورت گروهی انجام شود و کار فردی کافی نیست.

* یک مفسر چه زمینه ها و قابلیت‌هایی باید داشته باشد، تا بتواند عهده دار این کار نشود؟ استاد دکتر صادقی: اولاً لغت و اتقان در لغت، نه تقلید در لغت؛ یعنی مجتهد در لغت و ادبیات عمیق عربی شدن به عنوان ابزار اصلی، منتهی همان لغت و ادب، باید بر محور قرآن باشد، چون ادب و لغت قرآن با ادب و لغت غیر قرآن اختلافاتی دارد.

پس از آن البته منطق، فلسفه، عرفان، فقه، اصول، فروع، همه را باید وارد باشد، منتهی نه با دید تحمیلی، بلکه با دید ابزاری. اگر به عنوان فقیه نظر فقه را بر آیه تحمیل کند، اگر تفسیر نکند، بهتر است. بنابراین اطلاع داشتن بر لغت و ادب قرآن بر مبنای قرآن، اصلی ناگ زیر است و اطلاع دوم، آگاهی از علوم است که قرآن راجع به آن بحث می کند. قرآن راجع به همه علوم جسمانی، مادی، معنوی و... بحث می کند. بنابراین در همه علوم باید این شخص وارد باشد.

منتهی ورود در همه علوم معنایش این نیست که آن علوم را بر قرآن تحمیل کنیم، بلکه آن علوم را ابزار نگرش به قرآن قرار بدهیم. اگر ابزار نگرش قرآن قرار بدهیم و نگرش قرآن نسبت به قرآن، متنی باشد و نسبت به آن علوم، ابزاری باشد، این توفیق زیادی حاصل می کند و گرنه ح الت تحمیلی پیدا می کند. مثل تفسیر طنطاوی، که مجذوب علم شده، این مجذوب علم شدن و محور قرار دادن علم، قرآن را از محوریت می اندازد.

از چند حالت بیرون نیست. یا قرآن محور نیست و این یعنی قرآن را کنار گذاشتن، یا قرآن محور است و به علم توجهی نمی شود، این هم ناقص است، یا قرآن محور اصلی و نخستین است و علم وسیله؛ این خوب است و باید علم وسیله دید باشد، منتهی محور و محک ما قرآن باشد، علم، بسیار وسیله دید خوبی است که تحمیلی هرگز نمی شود، بلکه از آن جا که علم عنوان قانونی اش کم است و عنوان فرضیه و نظریه دارد و حتی عنوان نظری آن نیز تکامل پذیر است، بنابراین باید علم را به درستی بنگرد و آن را منظر و عینک قرار بدهد برای دید آنچه را که قرآن می گوید.

مثلاً گفته می شود زمین متحرک است، چون علم می گوید زمین متحرک است. بنابراین به آیاتی که دلالت ندارد، یا دلالت کمی دارد، تحمیل می شود که این درست نیست، بلکه این حرکت زمین را دیدگاه قرار بدهیم برای (ألم نجعل الأرض كفاتاً)، اگر بی خبر از علم باشد که می گوید زمین حرکت دارد، در این آیه دچار تحیر می شود، یا باید نظر بدهد و اگر نظر دهد، برخلاف محسوس است، ولی اگر با توجه به علم که می گوید زمین دارای گردش است، به آیه (ألم نجعل الأرض كفاتاً) نظر کند به لغت (کفات) می رسد؛ یعنی (الطائر الذي يسير في الطيران سريعاً) پرنده ای که سریع السیر است. بنابراین معنای آیه چنین می شود: آیا زمین را پرنده ای سریع السیر قرار ندادیم.

اگر به علم توجهی نشود، آیه را نمی فهمیم و اگر به علم توجه کند، انحصار به حرکات معمول و عادی می شود، ولی اگر محور را آیه قرار بدهیم؛ برخلاف روایاتی است که متأسفانه رسیده است و برخلاف نظراتی است که (کفات) را قبور اموات می داند و یا ساختمانهایی با برخی ویژگیها، بلکه کفات یعنی پرنده ای که سریع السیر است و يتقبض ما عليه. یک: سرعت سیر دارد و دیگر: آنچه را براوست و سرنشینهایی که دارد قبض می کند و نگاه می دارد. اکنون آیه این دو مطلب را می گوید که دنیایی از علم است. برخلاف قانون فیزیکی فرار از مرکز، قانون فیزیکی فرار از مرکز می گوید، چیزی که به سرعت حرکت می کند و اشیایی که روی آن هستند، پرتاب می شوند، ولی زمین کفات است. نمی گوید قبض، نمی گوید سرعت، بلکه هم قبض است و هم سرعت. درعین سرعت بسیاری که زمین درافلاک دارد، زنده ها و مردگان را درخود ضبط می کند. که همان قاع ده جاذبه است.

این جا نه علم استقلالی داریم، نه قرآن را منهای علم نگاه کرده ایم. بر پایه آنچه از ابن عباس روایت شده است که (انّ للقرآن آيات متشابهات يفسرها الزّمان)، ترقی علم و ترقی عقل، قرآن را از تشابه بیرون می آورد.

البته قرآن تشابه دلالی ندارد، تشابه معنوی دارد؛ یعنی دلالت می کند که زمین حرکت دارد و حال آن که وقتی فخررازی به این آیه می رسد، می گوید: محسوس است که زمین حرکت ندارد، اگر زمین حرکت داشت، انسان که از جایش به سوی بالامی پرد، باید به جای دیگر برسد، چون به جای دیگر نمی رسد، پس زمین حرکت ندارد. او حس غیرمطلق را بر قرآن که مطلق است، تحمیل کرده، ولی اگر انسان به آیه کفات، آیه ذلول و آیه مهتاد توجه کند، درمی یابد که زمین حرکات بسیار سریع و منظم دارد و این حرکات، به گونه ای نیستند که مطابق قانون فرار از مرکز از خودش فرار بدهند، بلکه احياء و امواتاً مفعول است.

در این جا جامع البیان طبری می گوید (کفاتاً) مفعول مطلق است. خیر، مفعول مطلق نیست، مفعول به است. (كفت الطائر) دو بعد دارد، یک معنای لازم دارد، که همان طیران است و یک معنی متعدی دارد که به معنای نگه داشتن و تقبض است. بنابر این، واژه مذکور، هم لازم است در سرعت و هم متعدی است در معنای قبض. بنابراین جامع البیان و مجمع البیان اشتباه کرده اند، این دو مؤلف هر دو ادیب اند و حال آن که در عین ادیب بودن برخلاف ادب معنا کردند. طبرسی، عرب نیست، ولی از قوی ترین ادبای عرب است. با این حال در بعض موارد، شدرسنا کرده است.

ییا مثلاً درآیه سوره اعراف و (آیهٔ لهم انا حملنا ذریتهم فی الفلک المشحون) منظور از فلک مشحون، کشتی نوح است، کسانی که زمان پیامبر بودند و مخاطب اول بودند، خودشان در فلک مشحون نبودند، تا چه رسد که ذریه ایشان باشند. در این جا طبرسی برخلاف ادب عربی می گوید: (ذریتهم یعنی جلودهم)

بنا بر این، لغوی، فیلسوف، عارف، فقیه، اصولی و... اگر قرآن را در دلالت، متن قرار ندهند، دچار این اشکالات می شوند، ولی اگر قرآن متن باشد و با ابزار علم و تفکر بررسی شود، البته موفقیت بسیار بسیار عالی خواهد بود.

* آیا قرآن جامع همه علوم است یا در اصل قرآن جامع همه علوم نیست. دیدگاه علامه را در این باره چگونه استفاده کرده اید؟

استاد دکتر صادقی: در این جا دو مطلب است، یا این است که قرآن به صراحت یا به ظهور از همه علوم بحث کرده باشد که این گونه نیست و علامه چنین ادعایی نمی تواند بکنند و قاعده کتاب هدایت هم همین است؛ مثلاً گفته می شود در این داروخانه همه چیز هست، این بدین معنی نیست که طلا و نقره هم هست؛ زیرا داروخانه محل عرضه داروست.

قرآن (هدی للمتقین) است و آنچه را که مکلفین نیازمند به آن هستند، هدایتی است که خودشان یا نمی توانند به آن برسند یا به صعوبت می رسند، اما آنچه را که بشر می تواند به آن برسد چه آسان یا دشوار، ضرورت ندارد که قرآن ذکر کند.

بنابراین در بعد اول (تبیاناً لکل شیء) بودن قرآن، یعنی (لکل شیء تحتاج هذه الامه فی الهدایه) و این منحصر به وحی است. این مطلب اول است که علامه هم قبول دارند.

مطلب دوم، این است که در عین آن که قرآن لازم نیست متکفل بیان علمی باشد که در راه هدایت زندگی بشر نیست، با این حال، اصول علوم تجربی را در خود دارد؛ یعنی محوری است، گاه ممکن است گفته شود درباره تمام مسائل شیمی، فیزیک، جبر، لگاریتم توضیح می دهد. این چنین نیست. گاهی اصول و محورها و محک ها و نقطه آغازهای همه علوم را دارد، این هست و نمونه های بسیاری داریم؛ مانند مواردی که علامه در تفسیر المیزان فرموده اند و ما هم در تفسیر الفرقان داریم.

در آیه (ام لهم سلّم یستمعون فیه فلیأت مستمعهم بسطان مبین) از آیه چیزی به دست نمی آید. (سلّم یستمعون علیه) که نیست، (یستمعون فیه) است. گاه بر نردبان می روند و استماع می کنند و گاه در نردبان، پس فرستنده های صدا و سیما را از این آیه می توان استفاده کرد. چرا؟ با این نکته لطیف که (یستمعون فیه) آمده است، نه یستمعون علیه. این راجع به وحی است، می گوید: آیا آنها نردبانهایی دارند که در آن نردبانها حاصل وحی نوشته است؟ بنابراین وحی صدا دارد، نردبان فرستنده دارد، نردبان گیرنده دارد، نردبان فرستنده در زمینه وحی است و نردبان گیرنده در طریق اولی این گونه است. بنابراین نردبانهای صدا و سیما از این آیه استفاده می شود.

وازاین قبیل بسیار است و نظر مبارک علامه هم همین گونه است، منتهی ایشان فقط مبادی مسأله را ذکر فرموده اند و بیش ازاین تشریح نکرده اند؛ یعنی ظاهراً وباطناً وحتماً هیچ علمی از علوم مشکله نیست که دستیابی به آن دشوار یا ناممکن باشد و قرآن آن را ذکر نکرده باشد، هرچند آن علم درراه هدایت بشر نباشد.

قرآن همه را ذکر کرده بدون تحمیل، این مطلب به درستی با آیات قرآن مطابقت می کند. از جمله مطالبی که خیلی باید روی آن توجه شود، لغت قرآن است و پس ازآن ادب قرآن. مرحوم علامه بزرگوار رضوان الله تعالی فرمودند: راجع به لغت قرآن، مفردات راغب قریب به اعجاز کرده است، ولی مااکتفا به این مطلب نکردیم و بالاتر از مفردات قرار گرفتیم؛ مفردات که در ده قرن پیش، لغات قرآن را به حساب همان معانی که در زمان او داشته تنظیم کرده، ما آن کار را ادامه دادیم. واگر لغات قرآن، براساس معیار و میزان دلالتی قرآن، درست تبیین شود، خیلی از ایرادات و شبهات و اشکالات برطرف می شود.

به طور مثال، کلمه (ذنب) درآیه (اَنَا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ) از این جمله است. مفسرین در فهم این آیه مانده اند. پیغمبر که در بالاترین مرتبه عصمت است، چه گناهی بوده که خداوند با فتح مکه، گناه قبل از فتح و بعد از فتح را بخشیده است. پاسخ این است که ذنب، گناه نیست. ذنب برحسب دلالت لغوی قرآن (کلّ ما يستوخم عقبا) است. آنچه عاقبتش بسیار وخیم است. ما دو عاقبت داریم، یک عاقبت دنیوی داریم و یک عاقبت اخروی. اگر کار انسان اخروی باشد، نوعاً عاقبت دنیوی آن وخیم است، واگر کار انسان کار تنها دن یوی باشد، عاقبت اخروی آن وخیم است.

پس ذنب، دو گونه است، به یک معنی بالاترین طاعات و به یک معنی بدترین معاصی است. بدترین معاصی عاقبت اخرویش وخیم است.

طاعتی بزرگ، مانند دعوت الی الله و رسالت الله و کتاب الله، ذنب است؛ یعنی با اینها مخالفت می شود وعاقبت دنیوی بسیار بسیار وخیم است. زدن، کشتن، تهمت زدن و اذیت کردن را به دنبال دارد. در این آیه کدام یک مراد است؟ حداقل، آیه متشابه است (اَنَا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا) درفتح مکه نازل شده است، درباره (لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ) هم دلیل متصل و هم دلیل منفصل داریم براین که منظور ازاین ذنب، گناه نیست.

ادله منفصله، آیتی است که بیش از بیست آیه است و دلیل بر عصمت همه پیامبران از جمله خاتم النبیین است.

واما ادله متصله: اولاً باید دانست که اگر این ذنب گناه است، یک گناه است، به دلیل این که فرموده است: (مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ)؛ یعنی از ابتدای رسالت تا فتح مکه و پس ازآن تا زمان درگذشت پیامبر، درهمه این مدت باید یک ذنب انجام شده باشد و پیوسته آن را انجام داده باشد که اولاً، چنین گناهی را شیطان هم انجام نداده است و ثانیاً، اگر کسی گناهی انجام داده باشد، جای تشویق نیست، بلکه جای توبه و انابه است وجای تنبیه و عقوبت. اکنون خداوند می فرماید، ما مکه را فتح کردیم و عاصمه توحید را به تو بازگرداندیم، این نعمت بز رگ را به تو دادیم، برای آن که

گناه تو را که پیش از این و از این پس انجام داده و می دهی، ببخشیم. این بسیار نادرست است؛ زیرا معنای آن چنین است که این گناه با توبه و انابه بخشوده نمی شود، بلکه با فتح مکه که ما کرده ایم، بخشوده می شود.

ما در تفسیر این آیه پنج دلیل آورده ایم که این ذنب، ما استوخم عقباه در آخرت (گناه) نیست، بلکه ما استوخم عقباه در دنیا است؛ یعنی رسالت پیامبر و قرآن او و دعوت او همه یک گناه است که در طول رسالت، چه پیش از فتح مکه و چه پس از آن، از پیامبر سرزده است. اکنون این گناه (غفر) شده است.

غفر چیست؟ این کلمه از (مِغْفَر) گرفته می شود که به معنای کلاهی خود است. کلاهی خود، برای انسان، دو کار انجام می دهد. اول آن که تیری به سر اصابت نکند. دوم آن که اگر تیری خورده است، دوباره نخورد. یا برای دفع است و یا برای رفع است.

این آیه به معنی این است که خداوند، تو را در برابر عواقب آن کاری که خطرات بسیار زیادی را به دنبال داشت، پوشش می دهد، چه قبل از فتح مکه، چه بعد از آن. قبل از فتح مکه جنگهای متوالی شب و روز و اذیت ها و مسخره ها و... همه اینها با فتح مکه رفع شد. (غفر ما تقدم) ب ا غفر (ما تأخر) فرقی نمی کند. غفر ما تقدم، یعنی پیامبر که مکه را فتح کرد، همه اذیتها غفر شد و رفع شد. آقای خمینی می فرمودند: (من وقتی که انقلاب شد، تمام اذیتها و مسخره ها که به من می کردند، یادم رفت.)

اکنون پیغمبر بزرگوار که مکه را فتح کرد، همه سختیهایی که بر اثر رسالت و دعوت ایشان، تحقق پیدا کرد، مانند بیرون کردن از مکه و اذیت کردن ها و... همگی رفع شد.

وامّا غفر (ما تأخر)، یعنی دفع؛ یعنی پس از فتح مکه دیگر جنگی نخواهد بود و معارضه ای نخواهد شد. همه جزیره العرب ایمان آوردند. بنابراین آیه را بر مبنای اصل لغت معنی کردیم، امّا آنچه در روایت آمده است که: (ما تقدم من ذنبک، ای من ذنب امتک) یعنی چه؟ اگر امت گناه کرده، چرا نسبت به پیامبر می دهیم، این بی ادبی نیست. و اگر گناه امت است، چه ارتباطی به پیامبر دارد. ثانیاً، اگر گناه امت است، امت پیغمبر باید گناه خود را با شفاعت، استغفار و توبه برطرف کنند، نه با فتح مکه، فتح مکه چه ربطی با غفر دارد؟

از این نمونه ها در قرآن فراوان است؛ مثلاً قرآن، لغاتی را ذکر می کند که در آن چند معنی است، قرینه هم نمی آورد که کدام معنا مراد است. چه باید کرد؟ آیا باید اختلاف کنیم؟ مثلاً (مثابه) یعنی ملجأ مستقراً، موطناً و... اختلاف نظر کنیم بین چهارده معنایی که در لغت است؟ چرا چنین کنیم؟ آیا قرآن فصیح ترین و بلیغ ترین بیان نیست؟

اگر قرآن چنین است، بنابراین اگر لفظی بگوییم که وسیع تر از معنا باشد، غلط است، اگر محدودتر از معنا باشد، غلط است، باید صد درصد مطابق با معنا باشد. اگر لفظی صد درصد نمایانگر معنی باشد، این لفظ افصح و ابلغ است.

درآیه (واذ جعلنا البيت مثابة للناس) درلسان العرب، چهارده معنا برای (مثابة) ذکر شده و هر معنایش عالمی از معرفت است، عالمی از سیاست حج است، این چهارده معنا همه اش که مراد نیست، چنانکه مفسرین می گویند.

بیا فرض کنید درآیه حیض، (والمطلقات يتربصن بأنفسهنّ ثلاثه قروء) می گویند، قرء هم حیض است و هم طهر، بعضی فقها می گویند ثلاثه قروء به معنی سه حیض است، بعضی می گویند سه طهر است، در کتب آیات الاحکام نوشته اند، آیه مجمل است و حال آن که خداوند، تنها یک آیه در این باره دارد. این یک آیه هم مجمل باشد؟ علاوه بر آن که این آیه احکام است و آیات الاحکام همگی محکم هستند نه متشابه.

معنی آیه آن گونه که پنداشته نیست. اولاً اقراء نیست، قروء است. قروء جمع کثره است و اقراء، جمع قله. بنابراین قروء، بیش تر از سه قرء است و قرء، هم حیض است و هم طهر، هم سه طهر است و هم سه حیض. پس فتوا می دهیم، عده زن سه طهر است و سه حیض، که برخلاف همه فتاوی اس ت. پس ثلاثه قروء، یعنی (ثلاثه حیضات و ثلاثه اطهار) و اگر مراد آیه حیض بود، (ثلاثه حیضات) می آمد. و اگر مراد آیه طهر بود (ثلاثه اطهار) می آمد. پس هم سه طهر است و هم سه حیض متداخل، طهر اول، طهر غیرمواقع و سپس حیض و پس از آن طهر و... بنابراین فتوای آقایان، مبنی بر این که در اول حیض سوم می تواند ازدواج کند، غلط است، اولاً، ازدواج در حیض چه معنی دارد، ثانیاً، این حیض سوم نیز جزء قروء است.

بنابراین، اگر ما در لغت قرآن عمیقاً اتقان کنیم، نقطه اول موفقیت در فهم قرآن لغت است، و پس از آن ادبیات.

نمونه دیگر: (جاء) در عرف، لازم است، در قرآن، هم لازم است و هم متعدی. درآیه (اذ جاءها المرسلون) و (اذ جاء المرسلون) یا فرض کنید، اگر فاعل، مؤنث حقیقی بود، گفته اند: فعل باید به صورت مؤنث آورده شود چه مقدم باشد چه مؤخر، قرآن این گونه نیست. درآیه ای فرموده است: (وقال نسوة...) که (قال) مذکر آمده است. پس جایز است که فعل مقدم بر مؤنث حقیقی، مذکر باشد، منتهی در این جا رجحان لازم دارد، چرا؟ چون مردانگی این زنانی را می رساند که در مقابل ملکه مصر لب به اعتراض گشودند.

یا فرض کنید، می گویند ضمیر ذوی العقول به غیر ذوی العقول بر نمی گردد، ولی درآیه (وکلّ فی فلک یسبحون) ضمیر (یسبحون)، بدون شک به ارض، شمس، قمر... بر می گردد. پس از این جا روشن می شود که ضمیر ذوی العقول را به غیر ذوی العقول هم می توان برگرداند، به اعتبار آن که کار ذوی العقول را می کنند، زیرا حرکت شمس و قمر و ارض، حرکت عاقلانه است، بنابراین قرآن از نظر ادب، از نظر لغت و از هر جهت، با افکار و نظرات مردم اختلاف داشته و متفاوت است. در این زمینه نمونه بسیار است، که به همین مقدار اکتفا می کنیم.

* المیزان تا چه میزان بر پژوهشها و مطالعات قرآنی دیگران تأثیر داشته است؟

استاد دکتر صادقی: تأثیرات مثبت المیزان بر پژوهشگران حقیقی قرآن، بسیار نمودار است که در تفاسیر پس از المیزان به خوبی پیداست، چنانکه درالفرقان مشاهده می شود، وچنان روشی پیش ازالمیزان، از آرزوهای اصلی پژوهشگران قرآنی بوده است و هیچ تفسیری درطول تاریخ اسلامی آنان را اشباع نمی کرده، مگر همین تفسیر قرآن به قرآن، واین تفسیر در دهه های اخیر و در طول تاریخ تفسیر، انفجاری است که سرچشمه اش خود قرآن واهل بیت قرآن یعنی پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام می باشند و تأثیرات این تفسیر در اشخاص پژوهشگر که نگرش درست و عمیق داشته اند، مثبت بوده و در آنان که همچنان جامد و بی حرکت هستند و روش تقلیدی دارند، منفی است.

✽ گامهای بعدی را در این مسیر چگونه می بینید؟

استاد دکتر صادقی: از جمله گامهای بعد از تفسیر المیزان تفاسیری مانند الفرقان است، که برمبنای تفسیر آیات به آیات درجبه مثبتش و باحذف اقوال و بدون تحمیل نظرات فلسفی و...، و حذف روایات از متن تفسیر و نگرش وسیع تر در مضامین آیات، تفسیر آیات به آیات، همچنان در حال تبلور و وسعت و پیشرفت خواهد بود، وازباب (الفضل لمن سبق) این رشته اصیل (نسبت به غیر معصومین) مرهون المیزان است که جرأت و موقعیت این گونه تفسیر را داشته ونمایان ساخته ودرحقیقت تاریخ تفسیر را دگرگون نموده است.